

نوشته: دکتر خسرو گیتی

خانه انصاف و شورای داوری

در شماره قبل مجله در توجیه اصول سهمه خانه انصاف و شورای داوری امتیازات اساسی آن را نسبت به مراجع قضائی عادی شرح دادیم و اینکه به بحث درباره معایب و نواقص قواعد مربوط به صلاحیت ترافیعی مراجع مزبور در دعاوی مدنی میپردازیم.

خانه انصاف

صلاحیت - ماده ۱۱ لایحه قانونی تشکیل خانه انصاف مصوب ۱۳۴۲ ر ه ۱۳۴۲ که صلاحیت آن را در دعاوی مدنی تعیین میکند دوبار در مدت نسبتاً کوتاهی بموجب قانون تشکیل خانه انصاف مصوب ۱۳۴۴ ر ۱۸ و بعد قانون اصلاح بعضی از مواد قانون مذکور مصوب ۱۳۴۷ ر ۱۲ و ۱۸ مورد تجدید نظر قرار گرفته و در نتیجه تجدید نظرهای مزبور که در جهت توسعه صلاحیت خانه انصاف بوده ساده ۱۱ اصلاحی که در حال حاضر معتبر و مجری است صلاحیت خانه انصاف را بموارد زیر محدود میکند:

- ۱ - رسیدگی بدعاوی مالی (اعم از منقول و غیر منقول) در صورتیکه خواسته دعوی بیش از ده هزار ریال نباشد.
- ۲ - در دعاوی راجع به اسوال منقول که خواسته آن تا مبلغ پنجاه هزار ریال باشد بشرط آنکه طرفین دعوی کتباً رضایت خود را اعلام داشته باشند.
- ۳ - دعاوی مربوط به کدورت‌های خانوادگی و نفقه زن و اولاد و سایر افراد واجب‌النفقه.

۴ - رسیدگی بدعوی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت در حدود ماده ۱ اصلاحی قانون جلوگیری از تصرف عدوانی و صدور دستور مقتضی .

ملاحظات ما درباره صلاحیت خانه‌های انصاف به‌قرار زیر است :

الف - اگر هدف اساسی از تشکیل خانه‌های انصاف در روستاها جبران نارسائی سازمان قضائی دادگستری در رسیدگی بدعوی کوچک روستانشینان کشور است اصولاً باید خانه‌های انصاف در رسیدگی بدعوی مدنی جانشین دادگاههای بخش در روستاها باشند و محدودیت صلاحیت خانه‌انصاف با هدف مذکور مطابقت ندارد حتماً گفته خواهد شد بلحاظ عدم اعتماد کافی به‌آبادگی و شایستگی خانه‌های انصاف برای جانشینی دادگاههای بخش در روستاها این محدودیت ضروری و منطقی بوده است ، پاسخ ما این است که :

اولاً - بهر جهت با این احتیاط هدف اساسی از تشکیل خانه‌های انصاف در روستاها بطور مطلق تأمین نشده زیرا با توجه به اینکه بندرت ممکن است طرفین دعوی برسیدگی خانه انصاف بدعوی با خواسته تا مبلغ پنجاه هزار ریال تراضی کنند (بند ۲ ماده ۱۱) . برای رسیدگی به بسیاری دعوی مالی یعنی دعوی که خواسته آن بیش از ده هزار و تا پنجاه هزار ریال باشد مثل سابق در روستاهای فاقد دادگاه بخش مرجعی وجود ندارد و شاکی باید برای اقامه دعوی خود را بنزدیکترین دادگاه بخش محل اقامت خویش برساند .

ثانیاً - این احتیاط و کم اعتمادی منطقی نیست زیرا بنا بر اطلاعات کلی و بدون احتیاج به تحقیق آماری میتوان تصور کرد که اگر پنجاه هزار ریال در زندگی مادی صد نفر روستائی تأثیر اساسی و قاطع داشته باشد ده هزار ریال همان اثر را در زندگی مادی لا اقل هزار نفر روستائی دارد و اگر بدون احتیاط تعیین تکلیف زندگی مادی هزارها روستائی در دعوی بخواسته‌حد اکثر ده هزار ریال طبق بند ۱ ماده ۱۱ بخانه انصاف محول شده دلیلی ندارد که در اعطای اختیار مشابه به‌خانه انصاف برای حل اختلافات صدها روستائی تا مبلغ پنجاه هزار ریال امساک شود ممکن است برای رد

این نظر گفته شود که با استدلال فوق قبول توسعه صلاحیت خانه انصاف تا حد صلاحیت دادگاههای شهرستان احتراز ناپذیر خواهد بود. پاسخ مابه‌ایراد محتمل مزبور این است که اولاً - به توسعه صلاحیت‌خانه‌های انصاف تا این اندازه، برای رسیدگی بدعاوی بخواسته بیشتر از پنجاه‌هزار ریال در روستاها که مسلماً مقدار آن بسیار ناچیز است، احتیاجی نیست. ثانیاً - اساس نظریه ما را در تقسیم صلاحیت بین خانه‌های انصاف و محاکم دادگستری مرز شناخته شده بین دعاوی کوچک و بزرگ و ضرورت وجود فقط یک مرجع و نه بیشتر برای رسیدگی بدعاوی کوچک تشکیل میدهد. با توجه به اینکه مرز شناخته شده بین دعاوی کوچک و بزرگ همان حد نصاب کلی معین برای صلاحیت دادگاه بخش یعنی پنجاه‌هزار ریال بوده و می‌باشد تقسیم دعاوی کوچک بدو دسته کمتر از ده‌هزار ریال و بیشتر از ده‌هزار تا پنجاه‌هزار ریال و تعیین دو مرجع (خانه انصاف و دادگاه بخش) برای رسیدگی باین دو دسته دعاوی غیر منطقی و برای روستا نشینان گمراه‌کننده است توضیح اینکه در سیستم فعلی یک روستائی عادی که تصور میکند خانه انصاف برای رسیدگی بهممه دعاوی او تشکیل شده بموجب قانون و بطور کلی اجبار دارد که :

- ۱- دعاوی بخواسته تا ده‌هزار ریال را در خانه انصاف اقامه کند.
 - ۲- دعاوی بخواسته بیشتر از ده‌هزار تا پنجاه‌هزار ریال را در دادگاه بخش موجود در مقر دادگاه شهرستان و از ده‌هزار تا یکصد هزار ریال را در دادگاه‌های بخشی که در مقر آن دادگاه شهرستان نباشد مطرح کند.
 - ۳- در مورد دعاوی بخواسته بیش از پنجاه‌هزار تا یکصد هزار ریال حسب مورد بدادگاه شهرستان رجوع کند و باین ترتیب والتفات به اینکه در بسیاری از روستاها و حتی نزدیکی آن دادگاه بخش و شهرستان وجود ندارد باید اذعان کرد که سیستم کنونی که از طرفی نسبت به گذشته پیچیده‌تر شده است از طرف دیگر کاملاً خلاء سازمان قضائی را در روستاهای کشور پر نکرده است.
- بنظر ما اگر در صحت و دقت تعیین مرز کنونی دعاوی کوچک و بزرگ تردید

است میتوان مسئله را مورد بررسی و احتمالاً تجدید نظر قرار داد و مثلاً این مرز را در دعاوی بخواسته سی یا چهل هزار ریال تثبیت کرد ولی آنچه درهرحال غیرقابل قبول است دوگانگی مراجع رسیدگی بدعاوی کوچک است که باید از بین برود.

ب - بعد از وضع قانون حمایت خانواده در سال ۶۳۴ که بموجب آن رسیدگی بکلیه دعاوی راجع به حقوق خانواده در صلاحیت دادگاههای شهرستان قرار گرفت با تصویب بند ۳ ماده ۱۱ قانون اصلاح قانون تشکیل خانه انصاف در سال ۱۳۴۷ رسیدگی به «دعاوی مربوط بکدورت‌های خانوادگی و نفقه زن و اولاد و سایر افراد واجب‌النفقه» بموارد صلاحیت اجباری خانه‌های انصاف اضافه شد و در حد مذکور بطور ضمنی قانون حمایت خانواده منسوخ و صلاحیت دادگاههای شهرستان در رسیدگی بدعاوی خانواده محدود گردید.

در مورد بند ۳ ماده ۱۱ مذکور باید گفت: اولاً - بکار بردن عبارت «کدورت‌های خانوادگی» که از بند ۵ ماده ۱۴ منسوخ قانون تشکیل شورای داوری مصوب ۱۳۴۵ اخذ شده قابل ایراد است زیرا نه در قوانین و ادبیات حقوقی مسابقه استعمال دارد و نه معنای آن بدرستی معلوم و مشخص است و نه احتیاجی به ابداع و وارد کردن اصطلاح مذکور در قانون آنها در تعیین صلاحیت یک مرجع قضائی بوده است در نتیجه استعمال نا بجای عبارت مذکور معلوم نیست فی‌المثل دعوی عدم تمکین و سوء رفتار و یا اختلاف در حضانت اطفال و یا اشتغال زوجه به کار و امثال آن بعنوان «کدورت‌های خانوادگی» قابل رسیدگی در خانه انصاف میباشد یا خیر؟ اگر پاسخ این سوال منفی باشد باید قبول کرد روستائیان بطور وسیعی برای حل و فصل این قبیل دعاوی خود دستشان از مراجع قضائی کوتاه است و اگر پاسخ مثبت باشد این سوال بعدی مطرح میشود که عبارت «کدورت خانوادگی» تا چه حد «دعاوی خانوادگی» را بامفهوم قانون حمایت خانواده دربر میگیرد و یا کدامیک از مصادیق دعاوی اخیر انطباق دارد؟

ثانیاً - بند ۳ ماده ۱۱ رسیدگی بدعاوی نفقه زن و اولاد و افراد واجب‌النفقه را

بدون هیچگونه محدودیتی از نظر مبلغ در صلاحیت خانه انصاف شناخته است و بنابراین ظاهراً در مطالبه نفقه زن و یا دعوی نفقه سایر اشخاص واجب‌النفقة خواسته دعوی هر میزان باشد به‌خانه انصاف اعتماد شده است و بنابراین بین بند ۱ و ماده ۳ ماده ۱۱ قانون خانه انصاف یک تعارض منطقی وجود دارد باین توضیح که اگر فی‌المثل زنی از شوهرش فقط ده هزار و یک ریال اجاره زمین مطالب باشد باید حسب اقتضای مورد بدادگاه بخش یا شهرستان رجوع کند زیرا خانه انصاف صلاحیت رسیدگی بدعوی را ندارد ولی اگر همین زن از شوهرش نفقه بخواهد میزان خواسته او هر مبلغ که باشد مانع رسیدگی خانه انصاف بدعایش نیست. ممکن است در رد این ایراد گفته شود در رسیدگی بدعوی نفقه هم‌خانه انصاف به نصاب بند ۱ و ۲ ماده ۱۱ محدود است این تفسیر هم که بامتن بند ۳ ماده ۱۱ که رسیدگی بدعوی نفقه را بدون قید و شرط در صلاحیت خانه انصاف شناخته مغایرت دارد این مشکل را بوجود می‌آورد که در حالی که دعوی عدم تمکین بعنوان یک کدورت خانوادگی در خانه انصاف قابل رسیدگی است به دعوی مطالبه نفقه مربوط بدعوی عدم تمکین نیز اگر خواسته اش ده هزار ریال باشد در خانه انصاف رسیدگی میشود و اگر بیش از ده هزار ریال باشد خانه انصاف صلاحیت رسیدگی ندارد و بنابراین رسیدگی بدو دعوی مرتبط مذکور در صلاحیت دو مرجع مختلف خواهد بود.

هرگاه گفته شود دعوی عدم تمکین از مصادیق «کدورت‌های خانوادگی» نیست و بنابراین رسیدگی به آن از صلاحیت خانه‌های انصاف خارج است علاوه براینکه ایراد فوق تشدید میشود زیرا در اینصورت در دعاوی نفقه کمتر از ده هزار ریال نیز دعوی عدم تمکین مربوط به آن قابل رسیدگی در خانه انصاف نخواهد بود ایراد مذکور در قسمت اول این مبحث نیز قوت میگیرد که بموجب آن روستانشینان بطور وسیع برای حل و فصل بسیاری از دعاوی خانوادگی خود دستشان از مراجع قضائی کوتاه است.

پ - بند ۲ ماده ۱۱ که صلاحیت اختیاری خانه انصاف را در رسیدگی بدعوی

تعیین میکنند ناظر بموارد بسیار بعید و نادری است که طرفین دعوی کتباً تراضی کنند خانه انصاف بدعوائی راجع به مال منقول که خواسته آن بیشتر از پنجاه هزار ریال نیست رسیدگی کند مقررات این بند نیز خالی از ایراد نیست باین توضیح که اولاً - اگر در مورد بند ۲ ماده ۱۱ یعنی صلاحیت اختیاری خانه انصاف میزان اعتماد واراده طرفین دعوی دخیل دانسته شده محدودیت اثر تراضی طرفین به دعاوی بخواسته حداکثر پنجاه هزار ریال آنهم راجع به اموال منقول چه لزوم و توجیه منطقی داشته است؟ فرض کنیم طرفین یک دعوی آنقدر به یک خانه انصاف اعتماد دارند که میخواهند بدعوائشان که خواسته اش پنجاه هزار و یکریال و یا بیشتر از آن است خانه انصاف رسیدگی کند چرا این اعتماد و تراضی نباید مؤثر در صلاحیت باشد و چرا خانه انصاف نباید در این قبیل موارد باندازه داور یا داوران انتخابی طرفین دعوی صلاحیت رسیدگی بدعوی در حد تراضی و تقاضای طرفین را داشته باشد؟

محدودیت این تراضی بدعاوی راجع به اموال منقول چه حکمت و فلسفه ای دارد؟ مگر گاو و گوسفند و بز و یا اسباب و آلات زراعت و یا محصول که همه از اموال منقول است برای روستائیان اهمیتی کمتر از زمین زراعتی دارد که تراضی برای بالا بردن نصاب خانه انصاف بدعاوی راجع به اموال منقول محدود شده است؟ بنظر نمیرسد برای این سؤالات پاسخ مناسب و قانع کننده ای وجود داشته باشد و یا توجه به اینکه ماده ۴ قانون آئین دادرسی مدنی که یک قانون عادی است برای اراده طرفین دعوی در این زمینه ارزش مطلق قائل شده که مقرر داشته «دادگاه بخش در صورت تراضی طرفین دعوی بهر دعوی تاهر میزانی که باشد رسیدگی خواهد نمود» باید فکر کرد بند ۲ ماده ۱۱ که صلاحیت خانه انصاف را «در دعاوی راجع به اموال منقول که خواسته آن تا مبلغ پنجاه هزار ریال باشد بشرط آنکه طرفین دعوی کتباً رضایت خود را اعلام داشته باشند» مقرر میدارد بانهایت محافظه کاری و در نتیجه بدون یک پایه منطقی مستحکم تنظیم شده است.

ت - درحالی که بموجب بند ۲ ماده ۱۱ لایحه قانونی تشکیل خانه انصاف

مصوب ۱۲/۱۳۴۲، خانه انصاف صلاحیت داشته به «دعوی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت و ممانعت از حق» رسیدگی کند و با وجود دوبار توسعه صلاحیت خانه انصاف در مورد دعاوی دیگر بعکس در مورد دعوی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت و ممانعت از حق صلاحیت خانه انصاف دوبار تجدید شده است؛ بار اول بموجب بند ۳ ماده ۱۱ قانون تشکیل خانه انصاف مصوب ۱۳۴۳ بدنبال «رسیدگی بدعوی تصرف عدوانی و رفع مزاحمت و ممانعت از حق» قید «در حدود ماده یک اصلاحی قانون جلوگیری از تصرف عدوانی» اضافه شده و بار دوم بموجب قانون اصلاح قانون خانه انصاف مصوب ۱۳۴۷ دعوی ممانعت از حق از بند ۳ ماده ۱ حذف شده است و بنابراین در حال حاضر اولاً خانه انصاف صلاحیت رسیدگی بدعوی ممانعت از حق را ندارد و بنابراین فی المثل دعوی یک روستائی باینکه طرف مانع تصرف او از حیث حق العبور یا حق المعجری شده باید در دادگاه بخش اقامه شود و ثانیاً - صلاحیت خانه انصاف در رسیدگی بدعوی تصرف عدوانی و مزاحمت بماده ۱ قانون جلوگیری از تصرف عدوانی اصلاحی سال ۱۳۳۹ محدود میباشد و بعهد روستائی است که تفاوت بین تصرف عدوانی و مزاحمت در حد ماده ۱ قانون جلوگیری از تصرف عدوانی را بمقررات مواد ۳۲۳-۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ آئین دادرسی مدنی درباره تصرف عدوانی و مزاحمت درک نماید و اگر متوجه شود که تشخیص بین این دونوع قاعده و اعمال آن درجای خود برای قضات و وکلای دادگستری با تحصیلات حقوقی و تجربه کافی همیشه خالی از اشکال نیست میتوان دریافت در عمل چه تکلیف سنگینی است برای یک روستائی که در مقام شاکی بداند دعوی تصرف عدوانی و مزاحمت و ممانعت از حق را باید نزد کدام مرجع مطرح نماید و در مقام عضو خانه انصاف بتواند موارد صلاحیت خانه انصاف و قواعد لازم الرعایه را در رسیدگی بدعاوی تصرف عدوانی و مزاحمت تشخیص دهد.

وظیفه سعی برای سازش - بموجب ماده ۱ قانون خانه انصاف سپاهی دانش یاقائم مقام قانونی او مکلف است در مورد هر شکایت ولو اینکه خارج از صلاحیت

خانه انصاف باشد طرف دعوی را احضار و شکایت شاکی را به او تفهیم نماید و پاسخ او را در پرونده قید کند و سپس پرونده را بخانه انصاف ارسال نماید و طبق ماده ۱۰ قانون مذکور «در کلیه اختلافات و دعاوی بین ساکنان ده خانه انصاف سعی میکنند که اختلافات را به صلح و سازش خاتمه دهد» و با اطلاق مواد مزبور این سوال مطرح میشود که خانه انصاف در دعاوی خارج از حدود صلاحیت خود نیز مکلف به کوشش برای ختم دعوی به صلح و سازش میباشد یا خیر؟ اگر بسادگی به این سوال پاسخ منفی داده شود یعنی از نتایج نیکوی کوشش خانه انصاف برای صلح دعاوی بین روستانشینان و لوائیکه از حدود صلاحیت خانه انصاف خارج باشد چشم پوشی شده است و اگر پاسخ مثبت داده شود باید قبول کرد که قانون بلحاظ عدم تعیین ظرف زمانی برای این کوشش و حصول نتیجه اعم از مثبت و منفی و تعیین تکلیف پرونده در صورت عدم حصول سازش بین طرفین دعوی ساکت و ناقص است.

آراء قابل تجدیدنظر - بموجب ماده ۲۰ لایحه قانون تشکیل خانه انصاف «پس از وصول اوراق بدادگاه در صورتی که رئیس دادگاه رای را از لحاظ..... صحیح تشخیص دهد بدرخواست ذینفع دستور اجراء آن را صادر و تعلیمات لازم را در نحوه اجرای حکم خواهد داد و در غیر اینصورت پس از رسیدگی رای خانه انصاف را فسخ کرده و بدرخواست ذینفع طبق مقررات قانونی اقدام برسیدگی مینماید» .

بطوری که ملاحظه میشود در تنظیم این ماده آرائی که خانه انصاف بضرر مدعی صادر نماید از نظر دور مانده است و بنابراین در قابل تجدید نظر بودن آراء صادره بضرر مدعی و اختیار دادگاه بخش در رسیدگی به شکایت از این قبیل آراء میتوان تردید کرد . صریح تر گفته شود با مقررات فعلی رسیدگی و تجدید نظر دادگاه بخش در آراء صادره بضرر مدعی در خانه انصاف قابل دفاع و توجیه

نیست و بنابراین تجدیدنظر در ماده مذکور برای اعطای اختیار مورد بحث بدادگاه بخش ضروری است.

اختیار دادگاه بخش در نظارت بر آراء خانه انصاف - بموجب ماده ۲۵ مذکور در فوق پس از وصول پرونده بدادگاه « در صورتی که رئیس دادگاه رأی را از لحاظ صلاحیت و رعایت سایر مقررات مذکور در این قانون صحیح تشخیص دهد بدرخواست ذینفع دستور اجراء آراء صادر... و در غیر اینصورت پس از رسیدگی رأی خانه انصاف رافسخ کرده و بدرخواست ذینفع طبق مقررات قانونی اقدام بر رسیدگی مینماید».

بطوری که ملاحظه میشود دادگاه بخش در رسیدگی خود در مقام نظارت بر آراء قابل تجدید نظر خانه انصاف وظیفه دارد در مرحله اول رسیدگی و تشخیص دهد که رأی خانه انصاف از لحاظ صلاحیت و سایر مقررات قانون خانه انصاف صحیح است یا خیر و در صورت ناصحیح بودن رأی را فسخ کند و در مرحله ثانی خود «بر طبق مقررات قانونی» بدعوی رسیدگی کند و رأی دهد.

این اختیار دادگاه بخش بشرح زیر معیوب و ناقص و مجمل و مبهم است :
در مرحله اول قابل ایراد خواهد بود که :

اولاً - صرف عدم رعایت مقررات قانون خانه انصاف ولو مقررات فرعی و مقدماتی موجب الزامی فسخ رأی خانه انصاف باشد. باید بین رعایت قوانین خانه انصاف در باره مقدمات رسیدگی بارأی و نتیجه رسیدگی تمیز قائل شد و باتوجه بمیزان اثر و اهمیت مقررات مربوطه به مقدمات رسیدگی در نتیجه رسیدگی و رأی صادره تکالیف مناسب و مقتضی برای حالات مختلف تعیین کرد. البته ممکن است گفته شود ماده ۲۵ ناظر به مقررات قانون خانه انصاف در باره مقدمات رسیدگی و صدور رأی نیست بلکه ناظر بمقررات قانون مذکور در باره خود رأی میباشد ولی این تفسیر نظر اصلاحی فوق را تأمین نمیکند زیرا ضمناً و لزوماً حق اساسی مدعی علیه را در دفاع از دعوی در خانه انصاف قبل از صدور رأی بدون ضمانت اجرائی قانونی میشناسد.

ثانیاً - به‌خانه انصاف اختیار داده شده‌کس برطبق عدالت (قانون و عرف) و انصاف (عدالت طبیعی یا ندای وجدان) رأی دهد . و با اعطای چنین اختیاری همی به‌خانه انصاف و با توجه به‌نسبی بودن عدالت طبیعی یا انصاف و امکان اینکه آنچه نزد اعضای خانه انصاف منصفانه تشخیص گردد از نظر قاضی داد‌گاه بخش منصفانه نباشد اعطای این اجازه به‌قاضی داد‌گاه بخش که اگر رأی را موافق مقررات قانون خانه انصاف صحیح تشخیص بدهد فسخ کند بمعنای این است که به‌قاضی داد‌گاه بخش اختیار داده شده انصاف اعضای خانه انصاف را با انصاف خود بسنجد و اگر ایندو را باهم منطبق نیابد رأی خانه انصاف را فسخ کند و چون این امکان بمعنای بیهودگی رسیدگی خانه انصاف لااقل در موارد صدور رأی برطبق انصاف است جا دارد که در این زمینه نیز در ماده ۲۰ قانون خانه انصاف تجدید نظر لازم بعمل آید . اما در مرحله دوم که رسیدگی داد‌گاه بخش بدعوی بعد از فسخ رأی خانه انصاف است این سؤال مطرح میشود که مقصود از «مقررات قانونی» که داد‌گاه بخش باید در رسیدگی خود رعایت نماید کدام «مقررات قانونی» است ؟ مقررات قانون خانه انصاف و یا سایر مقررات قانونی است ؟ و قاضی داد‌گاه بخش بعد از فسخ رأی خانه انصاف میتواند مطابق انصاف رأی دهد یا خیر ؟ ماده ۲۰ و سایر مقررات قانون خانه انصاف برای این سؤالات بسیار مهم پاسخ معین و روشنی ندارد .

اجراء آراء خانه انصاف - طبق ماده ۲۰ قانون خانه انصاف تعیین نحوه اجرای حکم و دادن تعلیمات لازمه در این باره به‌مامور اجرا با رئیس داد‌گاه بخش است و بموجب تبصره الحاقی بماده مذکور « رعایت مقررات و تشریفات اجراء احکام در مورد احکام مدنی خانه انصاف جز در مورد مستثنیات دین الزامی نیست » و بنابراین در اختیار رؤسای داد‌گاههای بخش است که در هر مورد تصمیم بگیرند برای اجرای حکم خانه انصاف بعضی یا تمام مقررات و تشریفات اجراء احکام داد‌گاهها رعایت شود و یا بنحو دلخواه دیگر آنان اقدام بعمل آید .

واضح است که این پیش‌بینی با بی‌ترتیبی در اجرای احکام خانه انصاف چندان

تفاوتی ندارد و تأمین بیشتر حقوق روستائیان اعم از محکوم له یا محکوم علیه ایجاب میکند که ترتیب اجرای احکام خانه انصاف بموجب مقررات کلی تعیین شود و تابع تمایل واراده شخصی رؤسای دادگاههای بخش و مأمورین اجرای احکام در روستاها نباشد .

آموزش اعضای خانه انصاف - با وجود اینکه خانه انصاف محکمه ایست که اختیار دارد برطبق احکام وجدانی خویش متأثر از قانون و عرف و عدالت طبیعی در حد آگاهی و احساس خویش رأی دهد و بنابراین احتیاجی نیست که اعضای خانه انصاف حقوقدان و حتی باسواد باشند معذالک حداقل معلومات لازم برای انجام وظیفه درست آنان اطلاع از مقررات قانون خانه انصاف است و اجرای یک برنامه آموزشی برای اعضای خانه انصاف بزبان ساده در ابتدای هر دوره انتخابی آنان و کمک و راهنمایی اعضای خانه انصاف در زمینه مسائل و مشکلات حقوقی مربوط به انجام وظیفه آنان بطور مداوم کاملاً ضروری و لازم بنظر میرسد و با وجود اینکه ماده ۲۶ لایحه قانونی تشکیل خانه انصاف مصوب ۱۲/۵/۱۳۴۲ در این باره پیش بینی لازم را کرده بود معلوم نیست بچه جهت مقررات ماده مذکور در قانون تشکیل خانه انصاف مصوب ۱۳۴۴ بکلی حذف شده و در اصلاح بعدی این قانون در سال ۱۳۴۷ نیز منظور نشده است .

شورای داوری

نام - با وجود اینکه اساس فکری و اصول تشکیل و کار شورای داوری و خانه انصاف تقریباً یکسان میباشد معلوم نیست بچه جهت در شهرها نام خانه انصاف کنارگذاشته شده و شورای داوری بجای آن انتخاب شده است .

با توجه به اینکه داوری بمعنای اخص در حقوق بین الملل بمعنای رسیدگی بدعوی و صدور رأی بوسیله شخص یا اشخاص منتخب طرفین دعوی و برطبق قانون مورد قبول طرفین خواه از حیث طرز رسیدگی و خواه از حیث موازینی که در صدور

رای رعایت میشود میباشد و در حقوق داخلی کشور مانیز داوری بمعنای رسیدگی بدعوی برطبق اصول و قواعد معین در باب هشتم قانون آئین دادرسی مدنی است و با التفات به اینکه تشکیل و فعالیت شورای داوری در شهرها با هیچیک از مفاهیم داوری در حقوق بین الملل و حقوق داخلی کشور ما انطباق ندارد باید گفت اگر عدم انتخاب عنوان خانه انصاف برای هیئتهای مأمور رسیدگی به دعاوی کوچک در شهر بدون دلیل قابل توجهی است انتخاب عنوان شورای داوری بجای آن بدون دقت علمی و احتمالاً در مواردی گمراه کننده است بنابراین بنظر ما تغییر نام شورای داوری به خانه انصاف علاوه بر اینکه اشتباه مذکور را جبران میکند اقدامی مؤثر و مفید در جهت ساده کردن سیستم قضائی کشور و تسهیل آشنائی مردم با مراجع قضائی موجود و اصول کار این مراجع است.

صلاحیت - در قانون تشکیل شورای داوری مصوب ۱۳۴۷٫۹٫۲۴ بموجب قانون اصلاح بعضی از مواد تشکیل شورای داوری مصوب ۱۳۴۸٫۱۲٫۲۴ تغییراتی داده شده و از جمله با تغییر حد نصاب صلاحیت اجباری شورای داوری از حداکثر ده هزار ریال به حداکثر بیست هزار و در موارد خاص پنجاه هزار ریال و اضافه کردن صلاحیت اختیاری شورای داوری که بموجب آن رسیدگی به اختلافات مالی بهرمبلغ که باشد با تراضی کتبی طرفین تجویز شده صلاحیت شورای داوری توسعه یافته است ولی این تجدید نظر رافع ایرادات زیر نیست .

الف - در هر شهری که شورای داوری تشکیل شود لااقل سه مرجع برای رسیدگی بدعاوی مدنی وجود خواهد داشت : شورای داوری ، دادگاه بخش ، دادگاه شهرستان و پیدا کردن مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی بدعوی معین که مستلزم اطلاع کافی از قواعد راجع به تقسیم صلاحیت بین مراجع مذکور است در حالیکه برای قانون دانها مسئله قابل مطالعه در هر مورد میباشد برای مردم عادی گمراه کننده و سرگیجه آور است . ذیلاً بانقل ماده ۱۴ اصلاحی قانون شورای داوری و توضیح آن منظور را روشن میکنیم :

بموجب ماده ۱۴ اصلاحی صلاحیت شورای داورى در امور مدنى منحصر
بموارد زير است .

۱- شکایت از کسبه و پیشه‌وران در مورد کالا یا خدمت موضوع معامله در
صورتیکه موضوع اختلاف بیش از بیست هزار ریال نباشد .

۲- خسارت وارده به وسائیل نقلیه در تصادفات رانندگی و همچنین خسارات
وارده به اموال غیر منقول در صورتیکه میزان خسارت مورد ادعا بیش از بیست هزار
ریال نباشد .

۳- سایر اختلافات مالی در صورتی که بیش از بیست هزار ریال نباشد با استثنای
اختلافاتی که موضوع آن مال غیر منقول باشد که بهر حال از صلاحیت شورای داورى
خارج است .

۴- اختلافات مربوط بحق کسب و پیشه در صورتی که میزان آن از پنجاه هزار
ریال تجاوز نکند .

۵- رسیدگی بدعوی اعسار در مورد محکوم به ویا تقسیط آن در صورتی که
شورای داورى باصل دعوی رسیدگی کرده باشد .

۶- رسیدگی بدعوی ضرر و زیان ناشی از جرم در مورد جرائمی که در صلاحیت
شورای داورى بوده و از پنجاه هزار ریال تجاوز ننماید و ضمن رسیدگی به امر کیفری
مطالبه شده باشد .

تبصره ۱ - در رسیدگی به اختلافات مالی و همچنین مطالبه حق کسب و پیشه
موضوع بند ۳ و ۴ این ماده در صورت تراضی کتبی طرفین رعایت حدنصاب نخواهد شد .
با مقررات فوق اگر دعوی اعسار در قبال اجرائیه ثبتی ویا محکوم به آراء محاکم
دادگستری بهر مبلغ باشد شورای داورى صلاحیت رسیدگی ندارد ولی اگر در قبال
محکوم به دعوائی باشد که در شورای داورى رسیدگی شده باشد شورای داورى
صلاحیت رسیدگی دارد .

در حالیکه به شورای داورى اختیار داده شده به «اختلافات مربوط بحق کسب

وپیشه و خسارت ناشی از جرم با شرایط معین در صورتیکه میزان خواسته از پنجاه هزار ریال تجاوز نکند» رسیدگی نماید در مورد سایر دعاوی مالی صلاحیت شورای داورى محدود است بدعاوى که خواسته آن بیش از بیست هزار ریال نباشد. معلوم نیست از مبلغ اجرائیه که بگذریم دعوى اعسار در قبال اجرائیه ثبتی با اجرائیه دادگاهی و اجرائیه شورای داورى چه تفاوتی دارد که صلاحیت رسیدگی باین قبیل دعاوی چنین تجزیه شده است؟ نیز معلوم نیست عنوان مورد مطالبه و اختلاف چه تأثیر و اهمیتی در میزان ارزش اقتصادی پول داشته که بشرح فوق در بعضی دعاوی مالی حدنصاب صلاحیت شورای داورى بیست هزار و در بعضی دیگر پنجاه هزار ریال تعیین شده است؟

ب - بموجب ماده ۲۲ قانون تشکیل شورای داورى «جز در امور خلافی هرگاه اتخاذ تصمیم در موضوعی محتاج به سابقه و تجربیات قضائی باشد به درخواست شورای داورى یا مشاور با تصویب رئیس دادگاه شهرستان در مرجع صالح دادگستری بآن رسیدگی خواهد شد».

صرف وجود این ماده به اساس اعتبار و اقتدار معنوی شورای داورى بعنوان شرط لازم حسن انجام وظیفه هر مرجع قضائی لطمه میزند و در عمل نیز بسادگی میتوان به بی اثری نسبی یا مطلق شورای داورى منجر شود. با پیش بینی آموزش لازم اعضای شورای داورى بترتیب مقتضی میتوان نگرانی و علت وجود این ماده را بکلی مرتفع کرد. ولی بدون این تدبیر نیز با مقایسه مقررات خانه انصاف و شورای داورى و شرایط شخصی اعضای این دو هیئت میتوان بانسخ ماده مذکور موافقت داشت.

موازین لازم الرعایه - درحالی که خانه انصاف در صورت عدم موفقیت در ختم سازش بصراحت ماده ۳۳ قانون مربوطه مکلف است برطبق عدالت و عرف و انصاف حکم دهد قانون شورای داورى در این باره کاملاً ساکت است و موازین لازم الرعایه برای شورای داورى در صدور رأی نامعلوم است تنها در ماده ۳۱ آئین نامه اجرائی قانون تشکیل شورای داورى پیش بینی شده که اعضای شورای مذکور در مراسم

افتتاح شورا و شروع به کار خود بقیه سوگند به خداوند عالم و کتاب آسمانی متعهد میشوند که «در رسیدگی و داوری و اخذ تصمیمات جانب عدالت و انصاف را نگاهداشته و خداوند را در هر حال ناظر و شاهد اعمال خود دانسته . . . از احکام الهی و قوانین و سنت‌های ملی» پیروی نمایند.

نظارت بر آراء شورای داوری - با توجه به ماده ۱۸ اصلاحی قانون شورای داوری آراء در دعاوی بخواسته بیش از بیست هزار ریال قابل پژوهش در دادگاه شهرستان است و در مورد دعاوی بخواسته تا بیست هزار ریال در صورتی که مشاور از جهت «صلاحیت و سایر مقررات مذکور» در قانون شورای داوری آراء صادره را صحیح تشخیص دهد قطعی است این نظارت در رسیدگی ثانوی اساساً با همان ایرادی مواجه است که در نظارت دادگاه بخش بر آراء خانه انصاف توضیح دادیم مضافاً اینکه طبق ماده ۱۸ قانون شورای داوری «در صورتی که مشاور تشخیص دهد که در رسیدگی مقررات این قانون رعایت نشده پرونده را بمرجع صلاحیتدار دادگستری ارسال خواهد داشت» و باین ترتیب در کلیه مواردی که مشاور رأی شورای داوری را صحیح تشخیص ندهد پرونده بمرجع دادگستری ارسال میگردد یعنی غرض اصلی از تأسیس شورای داوری که رسیدگی سریع‌تر و ساده‌تر بدعاوی باشد نقض شده و بعکس از نظر تئوری و احتمالاً در عمل برای رسیدگی بدعاوی راجع به شورای داوری راهی طولانی‌تر و پیچیده‌تر از گذشته در نظر گرفته شده است.

اجرای رأی - ماده ۱۸ اصلاحی قانون شورای داوری تنظیم و اجرای آئیننامه خاص طرز اجرای احکام مدنی شورای داوری را تجویز کرده و ماده ۱ آئین‌نامه با تبعیت از ماده ۱۸ اصلاحی در زمینه اجرای رأی بدون تقاضای محکوم‌له مقرر میدارد که تصمیمات قطعی شورای داوری و تصمیمات شورای مزبور که بمرحله قطعیت رسیده باشد بدستور مشاور بموقع اجرا گذاشته میشود مگر آنکه محکوم‌له یا نماینده او عدم اجراء آن را درخواست نماید.

بطوری که ملاحظه میشود طبق این قاعده بجای اینکه نفع شخصی مبنای

قاعده قرار گیرد و شروع به عملیات اجرائی محتاج بدرخواست محکوم له باشد عملیات اجرائی بدون تقاضای محکوم له شروع میشود و فقط محکوم له تکلیف اخلاقی پیدا کرده که برای عدم اجراء حکم صادره بنفع خود درخواست عدم اجرای حکم تسلیم شورا کند .

نتیجه کلی

اینها ملاحظات کلی ما درباره بعضی قواعد خانه های انصاف و شورای داورى در رسیدگی بدعاوى مدنى بود . مسلم است که در امور جزائى نیز بررسى و تجزیه و تحلیل جدا گانه اى لازم خواهد بود آنچه بعنوان نتیجه کلی از این بررسى و نظرات میتوان اظهار کرد این است که بعد از یک تحقیق عمیق و وسیع در «عمل» قوانین خانه انصاف و شورای داورى و بهره گیری درست از تجربه اجرای قوانین مذکور تجدید نظر در این مقررات و عنداللزوم سایر مقررات مربوط به سازمان قضائى دادگستری در جهت روشن کردن قواعد راجع به صلاحیت مراجع حل اختلاف ، ساده کردن مجموعه سیستم قضائى حتى الامکان یکسان کردن مقررات خانه های انصاف شهر و ده (شورای داورى) رفع نقائص و معایب قواعد داورى این مراجع ضرورى خواهد بود .